

نگاهی به مسئله زبان و قومیت در ایران

گفت‌وگو با پروفسور گارنیک آساطوریان

امیر ضیغمی

کشور ایران از لحاظ گوناگونی زبانی و فرهنگی، پدیده کم‌نظیری است. البته این تنوع فرهنگی، به سبب برخی سوءبرداشت‌ها به اختلافات و مشکلاتی نیز دامن زده است. به عنوان مثال، مسئله «آموزش زبان مادری» یا حتی «آموزش به زبان مادری» در سال‌های اخیر، محل بحث و مناقشه بسیار بوده است. در سال ۱۳۹۲ عده‌ای از اعضای «فرهنگستان زبان و ادب فارسی» دیدگاه خود را درباره مسائل مزبور بیان کردند که بعضاً با واکنش تند برخی از فعالان سیاسی و فرهنگی و اصحاب رسانه روبه‌رو شد. نظراتی مانند «آنچه اهمیت دارد پژوهش و کار علمی روی این زبان‌هاست» یا «اگر بخواهیم زبان‌های مادری مان را به عنوان زبان علمی و آموزشی به کار ببندیم به‌طور حتم به گذشته برخوایم گشت»، که از سوی اعضای فرهنگستان اظهار شده، قطعاً قابل تأمل است و نباید سرسری از آنها گذشت، چه این سخنان، دیدگاه کسانی است که در این زمینه صاحب‌نظرند و فارغ از هرگونه غرض‌ورزی به مسائل می‌نگرند. به‌راستی اگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی صلاحیت اظهارنظر درباره این موضوع را نداشته باشد کدام مرجع دیگری صاحب صلاحیت است؟

نظرات برخی از منتقدان، درباره دیدگاه‌های مزبور نشان‌دهنده این بود که از فعالیت‌های علمی-پژوهشی فرهنگستان زبان و ادب فارسی اطلاع کافی ندارند و گویا نمی‌دانند در بطن این نهاد، گروهی به نام «زبان‌ها و گویش‌های ایرانی» وجود دارد که به طور روشمند به جمع‌آوری مواد زبان‌ها و گویش‌های ایرانی و پژوهش درباره آنها می‌پردازد. گویا عده‌ای گمان می‌کنند تنها کاری که در این نهاد انجام می‌شود، «واژه‌گزینی و معادل‌یابی» است. بگذریم از اینکه برخی نیز، بسیاری از واژه‌هایی را که از باب طنز در بین مردم رواج دارد به فرهنگستان نسبت می‌دهند و حتی بر این باورند که فرهنگستان، بودجه مملکتی را با ساختن چنین واژه‌هایی به هدر می‌دهد.

در این میان، برخی دیگر از صاحب‌نظران و استادان بنام نیز دیدگاه خویش را در موافقت یا مخالفت با آموزش زبان مادری بیان کرده‌اند که هر یک در جای خود ارزشمند است و اصولاً نیل به حقیقت، از رهگذر همین اصطکاک افکار دست‌یافتنی است. ولی نقیصه‌ای که در اینجا به چشم می‌خورد این است که افراد مزبور که فیلسوف، جامعه‌شناس، روان‌شناس، انسان‌شناس یا استاد علوم سیاسی هستند، هر یک از منظر تخصصی خود به موضوع نگریسته‌اند که کاملاً طبیعی و اتفاقاً بجاست، ولی نگاه زبان‌شناختی و قوم‌شناختی به این مسئله نیز نه تنها لازم، بلکه واجب است. به همین جهت نگارنده این سطور صلاح دید که این موضوع را با یک زبان‌شناس و قوم‌شناس نیز در میان بگذارد و نظری وی را در این باره جویا شود.

گفت‌وگویی که در ادامه می‌آید دیدگاه پروفیسور گارنیک آساطوریان، ایران‌شناس ارمنستانی و سردبیر مجله بین‌المللی Iran and the Caucasus (Brill: Leiden- Boston)، درباره «زبان، قومیت و حق آموزش به زبان مادری» است. ایشان چند سال پیش کتابی نیز در این زمینه با عنوان ترکیب قومی ایران: از پهنه آریایی تا اسطوره آذربایجان به زبان روسی تألیف کرده‌اند که متأسفانه هنوز به فارسی ترجمه نشده است. البته چکیده این کتاب، در مقاله‌ای با عنوان «بافت نژادی مردم ایران: گوناگونی قومی یا گوناگونی زبانی؟» در مجله فرهنگ مردم (سال دهم، شماره ۳۷ و ۳۸، بهار و تابستان ۹۰) به چاپ رسیده است.

● ابتدا می‌خواهم پرسش، تلقی، تعریف و برداشت شما از قومیت چیست؟ زیرا همان‌طور که می‌دانید قومیت از آن دست مفاهیمی است که در تعریف آن بین صاحب‌نظران اجماع وجود ندارد.

بینید قومیت یک مفهوم چندوجهی (multifaceted) است، یعنی جنبه‌های مختلف دارد. نمی‌توان قومیت را در یک جمله یا در چند سطر تعریف کرد و این پدیده در هر حیطه جغرافیایی و در هر برهه از زمان، تعریف خاص خود را دارد و نمی‌توان یک تعریف را به زمان‌ها و مکان‌های مختلف تعمیم داد. بنابراین ما در حال حاضر، فقط درباره مفهوم قومیت در ایران معاصر صحبت خواهیم کرد.

در رابطه با ایران معاصر، قومیت یک اصطلاح شرطی است، چون به نظر بنده، در این کشور قومیت به مفهوم عام وجود ندارد. هر چند می‌دانم بسیاری از صاحب‌نظران، ایران را کشوری کثیرالاقوام (multiethnic) می‌پندارند و این گفته بنده ممکن است با انتقاد برخی محافل روبه‌رو شود. من اصولاً معتقدم که در ایران تنوع قومی نداریم، بلکه با گوناگونی زبانی (در بیشتر موارد گویشی) و خرده‌فرهنگ‌های بومی مواجه هستیم.

قومیت بر چند اصل بنیادین استوار است؛ نخست، خاستگاه نژادی مشترک؛ یعنی این که یک قوم از کجا به وجود آمده است. دوم، زبان؛ سوم، مسئله فرهنگ و تمدن؛ و چهارمین فاکتور که از همه مهم‌تر است، خودآگاهی و هویت قومی است که پدیده‌ای بسیار نوسان‌پذیر است و بسته به یکی از عوامل فوق‌الذکر ممکن است شدت و ضعف پیدا کند و حتی اشکال کاذب به خود بگیرد. هرچند مؤلفه اخیر نوسان‌پذیر است و حتی در برهه‌ای ممکن است جنبه مجازی به خود بگیرد، ولی به هر حال اعلان موجودیت یک قومیت وابسته به مؤلفه خودآگاهی قومی است و به طور مستقیم تحت تأثیر همین فاکتور قرار دارد. قومیت در ایران پیش از اسلام به شکل کنونی آن وجود نداشته است؛ یعنی در آن برهه از تاریخ، کرد، بلوچ و هر قومی دیگری که اکنون وجود دارد، نداشته‌ایم. ما دو قوم

شرطی داشته‌ایم: یکی «فارس» در جنوب ایران؛ یعنی مردمی که به گویش‌های جنوب غربی صحبت می‌کرده‌اند و دیگری «ماد»؛ یعنی کسانی که از متکلمان گویش‌های شمال غربی بوده‌اند. در شرق ایران، وضعیت به گونه‌ی دیگری بوده است و ما در اینجا فعلاً با آن کاری نداریم. در واقع ما دو قوم بزرگ داشته‌ایم: قوم بزرگ «فارس» و قوم بزرگ «ماد». قوم «فارس» بعداً تمام اقوام و خرده‌فرهنگ‌هایی را به وجود آورد که اکنون به گویش‌های جنوب غربی صحبت می‌کنند و قوم «ماد»، نخست مادهای میانه، پارت‌ها، آذری‌ها و سپس خرده‌فرهنگ‌هایی را تشکیل داد که به زبان‌ها و گویش‌های شمال غربی صحبت می‌کنند؛ مثلاً بلوچ‌ها، کردها، سیوندی‌ها، کاشی‌ها، سمنانی‌ها، گیلک‌ها، مازندرانی‌ها، تالش‌ها، مردم اطراف اصفهان و ... در ایران پیش از اسلام فقط این دو قوم وجود داشته‌اند و این دو نیز در بیشتر موارد با یکدیگر همگون شده و از نظر زبانی نیز قادر به درک یکدیگر بوده‌اند. قوم‌نام‌های (ethnonym) دیگری که امروز در ایران می‌بینید همه در دوران پس از اسلام به وجود آمده‌اند. بنابراین هیچ‌یک از - به اصطلاح - اقوام یا خرده‌فرهنگ‌ها یا ساکنان یکی از مناطق ایران نمی‌توانند ادعا کنند که این سرزمین از بدو تاریخ متعلق به ماست. مثلاً قوم‌نام‌هایی که در متون تاریخی در رابطه با سرزمین «ایران امروزی» می‌بینیم - مانند akaufachiya که برخی قوم بلوچ را به آن نسبت می‌دهند - ارتباطی با اقوام امروزی ایران ندارند. در ضمن باید خاطر نشان سازم قوم‌نام‌هایی هم که در متون یونانی و لاتین وجود دارد مانند کاسپی‌ها، تپورها، امدها، کادوسان و ... مربوط به بومیان فلات ایران بوده‌اند و آنها نیز در همین دو قومی که نام بردم ادغام شده‌اند و در این مقطع از تاریخ که ما درباره‌ی آنها صحبت می‌کنیم دیگر وجود نداشته‌اند. عیلامی‌ها هم که تاریخ چند هزار ساله داشته‌اند در این برهه‌ی زمانی دیگر همگون شده بودند و به زبان ایرانی صحبت می‌کردند.

ایران به شکل امروزی آن یک ساخت طبیعی است که در سه هزار سال قبل شکل گرفته است. هیچ بخشی از ایران در طول تاریخ با جنگ و لشگرکشی تسخیر نشده است که سپس به ایران الحاق شود. بنابراین وقتی ما ایران را با اتحاد جماهیر شوروی یا کشور هندوستان مقایسه می‌کنیم، مرتکب یک اشتباه متدولوژیک فاحش می‌شویم.

● اگر ممکن است درباره‌ی ساخت‌های طبیعی و مصنوعی در کشورهای کثیرالاقوام کمی بیشتر توضیح دهید.

ببینید اصولاً کشورهای کثیرالاقوام را - یعنی کشورهایی که تنوع قومیتی در آنها بسیار برجسته است - از نظر ساخت به سه دسته تقسیم می‌کنند: ۱- کشورهایی با ساخت طبیعی، مانند هندوستان و پاکستان؛ ۲- کشورهایی با ساخت مصنوعی یا سیاسی، مانند اتحاد جماهیر شوروی سابق، که ساختی بسیار ناپایدار دارند و دیر یا زود دچار

فروپاشی می‌شوند، همان طور که در مورد شوروی سابق این اتفاق افتاد. در اینجا لازم است اشاره کنم که بیشتر امپراطوری‌های دنیای باستان بر پایه همین ساخت شکل گرفته‌اند؛ ۳- کشورهای دارای ساخت نیمه مصنوعی یا نیمه سیاسی، مانند فدراسیون روسیه یا بلژیک که در نتیجه روندهای طبیعی و تا حدودی با بهره‌گیری از قدرت سیاسی، اقوام مختلفی را با یکدیگر متحد نموده‌اند. دوام چنین ساخت‌هایی تا حد زیادی بستگی به سیاست‌گذاری‌های دولت مرکزی و تلاش برای همگونی اقوام مختلف و ادغام آنها در قوم اصلی (title-nation) دارد.

من در ایران دیده‌ام که برخی روشنفکران، اتحاد جماهیر شوروی سابق را با ایران مقایسه می‌کنند که کار بسیار نادرستی است. یک ساخت طبیعی، یعنی ایران را نمی‌توان با یک ساخت مصنوعی، یعنی اتحاد جماهیر شوروی مقایسه کرد. بسیار مضحک است که کسی بگوید تمام خرده‌فرهنگ‌های ایرانی باید با زبان خودشان در مدرسه تحصیل کنند. در مورد هندوستان شاید چنین چیزی صادق باشد، ولی درباره ایران خیر. به عنوان مثال، در هندوستان، تأمیل‌ها ۲۰۰-۳۰۰ میلیون نفرند و ادبیات خود را دارند که قدمتی سه هزار ساله دارد و بسیار غنی است.

● پس طبیعی بودن ساخت قومی در ایران بدین معنی است که قومیت اقوام ایرانی زبان عهد باستان - که اخلاف ساکنان اولیه فلات ایران بوده‌اند- به طور طبیعی دگرگون شده و این همگونی قومی حاصل دخالت‌های سیاسی نبوده است. بنابراین می‌توانیم بگوییم که آنچه در ایران از آن به گروه‌های قومی تعبیر می‌شود در واقع گروه‌های زبانی - مذهبی‌ای هستند، که سده‌ها در کنار یکدیگر زندگی مسالمت‌آمیز داشته‌اند و دارای حافظه تاریخی مشترک‌اند و به همین دلیل مقایسه ایران با کشورهایمانند هندوستان، امریکای شمالی یا اتحاد جماهیر شوروی قیاسی مع الفارق است.

آری! حتی می‌توان گفت که در ایران تنها، گروه‌های زبانی داریم، نه مذهبی. حتی عرب‌های ایران را نمی‌توانیم عرب به معنی واقعی آن به شمار آوریم، چون اکثر عرب‌ها بازماندگان عیلامی‌هایی هستند که ابتدا ایرانی‌زبان و سپس در دوران استیلای عرب، عرب‌زبان شده‌اند. در ایران، فقط دو نژاد وجود دارد؛ یکی نژاد ایرانی و دیگری نژاد ترک، که همان ترکمن‌ها هستند و جمعیت آنها هم بیش از نیم میلیون نفر نیست. این وضعیت در ایران از سه هزار سال پیش شروع شده است. البته در دوران قبل از هجوم آریایی‌ها، از حاشیه دریای خزر تا خلیج فارس و از غرب تا قندهار، اقوام مختلفی وجود داشته‌اند ولی همگی آنها به تدریج از لحاظ قومی با مهاجران آریایی همگون شدند، البته گویا از نظر فاکتورهای آنتروپولوژی و فرهنگی با مهاجران تفاوتی نداشته‌اند، ظاهراً تنها قوم متفاوت همان

عیلامی‌ها بوده‌اند که می‌توان آنها را از لحاظ فاکتورهای آنتروپولوژی یک قوم جداگانه به حساب آورد. حتی من فکر می‌کنم، خود هندوایرانی‌هایی هم که وارد فلات ایران شدند، از نظر آنتروپولوژی تفاوت فاحشی با بومیان ایران نداشته‌اند، بنابراین گوشه گوشه ایران متعلق به همه ایرانیان است. ترک زبان شدن هم در ایران جنبه ثانوی داشته و مربوط به سده‌های اخیر است و درباره آن تحقیقات بسیاری انجام شده است.

مسئله بسیار مهم دیگر از لحاظ متدولوژیک این است که در ایران، پنداره‌های «اکثریت» و «اقلیت» به آن صورتی که در کشورهای دیگر مطرح است، وجود ندارد. مثلاً یک فرد ایبانه که به زبان بومی خود صحبت می‌کند - که هیچ فرقی با کردی و بلوچی و ... ندارد و یک زبان تمام عیار است - تا زمانی که در روستای خودش زندگی می‌کند «اقلیت» است، ولی همین شخص وقتی به کاشان می‌آید «اکثریت» می‌شود. یا شخصی که در مراغه در خانه خود به زبان ترکی صحبت می‌کند یک اقلیت است، ولی زمانی که به دانشگاه یا اداره می‌رود دیگر جزء «اکثریت» به شمار می‌آید. رویکرد به این مسئله در ایران باید این گونه باشد. وقتی الگوهای خارجی را به طور مکانیکی در ایران پیاده می‌کنیم مشکلات بسیاری به وجود می‌آید و متأسفانه بسیاری از کژفهمی‌ها و هویت‌های کاذب که در این کشور در حال شکل‌گیری است حاصل همین سوءبرداشت‌هاست. بعضی از دوستان منابع غربی را مطالعه می‌کنند و می‌خواهند همان قالب‌ها را به طور مکانیکی در ایران اعمال کنند که اشتباه بزرگی است و در آینده خطرهای بسیاری در پی خواهد داشت.

در خارج از ایران برخی می‌گویند که ۵۱ درصد مردم ایران، فارس یا همان اکثریت هستند و ۴۹ درصد اقلیت و متأسفانه، در ایران نیز برخی این سخنان را طوطی‌وار تکرار می‌کنند. ولی حقیقت این است که در ایران اصلاً «فارس» وجود ندارد، فارس کیست؟! آیا گیلک‌ها فارس هستند یا نه؟ سیوندی‌ها چطور؟ کاشی فارس است یا نه؟ چطور می‌توان اهالی گز، ایبانه، سیوند و یا حتی گیلک‌ها و مازندرانی‌ها و ... را که به زبان مادری خودشان صحبت می‌کنند و زبانشان دست کمی از کردی و بلوچی ندارد، «فارس» پنداشت ولی کرد و بلوچ را نه؟! بله، در تهران فارسی صحبت می‌کنند. فارس یک چیز بسیار شرطی و یک پنداره مجازی است که در دو دهه اخیر به وجود آمده و به وسیله جوامع ایرانیان خارج از کشور رواج پیدا کرده است. البته در دوران رضاشاه، وی با الهام از تبلیغات فاشیستی، هویت قومی کاذبی به نام فارس به وجود آورد که مجال تثبیت آن را نیافت، ولی در سال‌های اخیر مجدداً نیروهای خارج سعی می‌کنند این هویت کاذب را احیا و تقویت کنند.

زبان فارسی نیز، زبان هیچ یک از اقوام و خرده فرهنگ‌های ایرانی نیست. در واقع باید گفت «فارس» کسی است که زبان یا گویش محلی خود را فراموش کرده است و به زبان معیار سخن می‌گوید. حتی مردم ورامین و ونک نیز که نزدیک تهران‌اند، در گذشته‌ای نه چندان دور زبان‌های خود را داشته‌اند که ظاهراً نزدیک به طبری بوده است و یا مردم قم، جاسب، نراق و ... به زبان راجی صحبت می‌کرده‌اند. زبان مردم تهران نیز در ۱۵۰ یا ۲۰۰ سال پیش، زبان مازنی یا راجی بوده است.

فارسی یک زبان koine است، یک زبان فراقومی یا میانجی است که ۱۳۰۰-۱۴۰۰ سال عمر دارد. اینکه می‌گویند ادبیات فارسی متعلق به فارس‌هاست، کاملاً اشتباه است، فردوسی هم گویش خودش را داشته است. وقتی زبان فارسی از ماوراءالنهر برگشت، در خود فارس، دیگر زبان فارسی آن فارسی پیشین نبود. درست مثل اینکه مادر را جایی بفرستند و به دلیلی جوان بماند و وقتی برمی‌گردد بچه‌ها یا نوه‌ها و نیره‌های خود را در حالی ببیند که پیر شده‌اند. زبان فارسی هم وقتی به عنوان مادر به خانه خویش در فارس بازگشت نیره‌هایش را دید، دیگر حتی فرزندانش هم نبودند و در خود فارس به گویش‌های دیگری صحبت می‌کردند؛ چون در آنجا زبان فارسی به عنوان یک زبان نرماتیو (normative) دیگر رشد نکرده بود. ۱۳۰۰ سال پیش وقتی گروهی از ایرانیان به ماوراءالنهر فرار کردند و به دنبال آن هنگامی که ایرانیان مسلمان به همراه اعراب به آن منطقه رفتند، بنابر دلایل سیاسی و فرهنگی، زبان فارسی به دومین زبان اسلام در آن منطقه و به زبان نرماتیو یعنی زبان معیار دیوانی، ادبیات و علم تبدیل شد و سیر تکاملی آن در همین زمان، یعنی ۱۳۰۰ سال پیش متوقف گشت.

بازمانده واقعی زبان فارسی بعد از حمله اعراب، همان گویش‌های قشم، کیش، میناب، بندرعباس و ... است. زبان فارسی امروز در قرن هفتم - هشتم میلادی متوقف شده است. بعضی از عزیزان می‌گویند زبان فارسی پدیده جالبی است و در طول ۱۳۰۰ سال هیچ رشدی نکرده است. این عزیزان برای اثبات نظر خود از زبان‌های غربی شاهد می‌آورند و مثلاً می‌گویند یک فرد یونانی معاصر، حتی اگر متون یونانی دوران بیزانس را بخواند نمی‌فهمد، حال چه برسد به آثار هومر، یا یک آلمانی، از خواندن و درک متون چند صد سال قبل این زبان عاجز است، یا یک روس متون روسی ۷۰۰-۸۰۰ سال پیش را به طور جسته‌گریخته درمی‌یابد، ولی زبان فارسی در طول ۱۳۰۰ سال هیچ تغییری نکرده است و امروز یک ایرانی تحصیل کرده به آسانی می‌تواند شاهنامه فردوسی، اشعار منجیک یا ترجمه‌های قرن ۹ و ۱۰ میلادی قرآن را - به جز بعضی واژه‌های نادر - به آسانی بخواند و بفهمد.

● بر اثر چه عواملی پیشرفت یک زبان در یک برهه زمانی خاص متوقف می‌شود؟

وقتی یک زبان، به زبان یک فرهنگ و تمدن تبدیل می‌شود، یعنی وضعیت هنجاری یا نرماتیو به خود می‌گیرد، در زمان متوقف می‌شود، ولی گونه اصلی که در زبان گفتاری مردم منعکس است، سیر تکاملی خود را طی می‌نماید. مثلاً وقتی زبان لاتین به زبان کاتولیسیم تبدیل شد، دیگر رشدی نکرد و هم‌اکنون تنها در مدارس علوم دینی (seminary) کاتولیک به زبان لاتینی صحبت می‌کنند و می‌نویسند. لیکن گونه‌های گفتاری زبان لاتین که «وولگارلاتین» نامیده می‌شوند، سیر تکاملی خود را طی نموده و به زبان‌های فرانسوی، اسپانیولی، رومانیایی، مولداویایی و... تبدیل شده‌اند.

هم‌اکنون لاتین، به عنوان یک زبان مادر، با نبره‌های خودش، یعنی فرانسوی، اسپانیولی و ... در یک برهه زمانی قرار گرفته است، هرچند گستره آن بسیار محدود است. مثال‌های بسیاری در این رابطه می‌توان آورد، مثلاً نمی‌توانیم بگوییم آن زبان عربی که زبان قرآن است و امروز در مدارس کشورهای عرب‌زبان تدریس می‌شود یک زبان طبیعی است. گونه طبیعی زبان عربی، زبان عربی مصر، عراق، یمن و... است. سیر تکاملی زبان عربی در همان زمان که به زبان قرآن و کتابت، یا به عبارت دیگر زبان دین تبدیل شد، متوقف گشت و دیگر تغییری نکرد. برای روشن شدن این موضوع مثال دیگری می‌آورم؛ ما امروز در فارسی معاصر هنوز واژه «بیابان» را داریم، در صورتی که به نظر بنده اگر زبان فارسی سیر طبیعی خودش را طی کرده بود واژه بیابان امروز باید «باوان» یا «واوان» تلفظ می‌شد که این نام هم‌اکنون، در جاینامی بین قم و تهران وجود دارد و به همین شکل مانده است. چون جاینام‌ها گونه‌های مختلف زبانی را در طول زمان حفظ می‌کنند. در تالشی که از زبان‌های شمال غربی است این واژه به «ویوون» تبدیل شده و البته تحول معنایی یافته است و به معنی «بدبختی و فلاکت» به کار می‌رود. تالشان برای مفهوم بیابان از همان واژه بیابان استفاده می‌کنند که از فارسی معیار به وام گرفته‌اند.

خلاصه سخن آنکه وقتی یک زبان، به زبان دینی یا پرستشی و یا تمدنی تبدیل می‌شود، جنبه نرماتیو معیاری به خود می‌گیرد و دیگر رشد نمی‌کند و هیچ کس هم نباید آن را تغییر دهد، مثلاً نمی‌توان آیات قرآن را با لهجه عربی یمن یا عراق قرائت کرد. مثلاً زبان ارمنی باستان نرماتیو شد و تا قرن دهم که دیگر کسی به این زبان صحبت نمی‌کرد به همان شکل باقی ماند، درست مانند لاتین و اکنون نیز زبان رسمی کلیسای ارمنی همان زبان ارمنی باستان است و هیچ کس اجازه ندارد متون مذهبی کلیسای ارمنی را موقع اجرای مراسم مذهبی حتی در حد یک کلمه تغییر

دهد و اصلاً این کار گناه بزرگی محسوب می‌شود. اصولاً تمام مذہبی‌ها هیت غیرقابل تغییر دارند و نمی‌توان در آنها دخل و تصرف کرد.

البته فارسی زبان دینی نیست و جنبه پرستشی ندارد، ولی بار تمدنی و فرهنگی بسیار غنی دارد و در واقع زبان ادب و کتابت است. زبان فارسی زبان‌های بومی را تحت تأثیر قرار داده و از امکانات این زبان‌ها برای غنای هرچه بیشتر بهره برده است. آری! فارسی هم مانند لاتین، عربی یا ارمنی باستان متوقف شده است. هیچ جای ایران نیست که بتوانید نشان بدهید و بگویید که در ۲۰۰ سال پیش زبان خود را نداشته است. هیچ کس به فارسی معیار صحبت نمی‌کرده حتی در خراسان. زبان فارسی در نقش یک *lingua franca* بوده و مردم را به هم پیوند می‌داده است. بنابراین وقتی شما می‌گویید من شاهنامه را می‌فهمم این بدین معنی نیست که زبان فارسی رشد نکرده است، خیر. زبان‌های ایرانی هم به سرعت رشد می‌کنند و متحول می‌شوند. اگر می‌خواهید بازمانده اصلی زبان فارسی را ببینید بروید قشم و با مردم آنجا صحبت کنید.

ببینید حتی وقتی زبان فارسی به عنوان *koine* یا زبان ادبیات و علم به خود فارس برگشت، مردم دیگر این زبان را نمی‌فهمیدند، چون در خود شیراز یا فارس، مردم به صورت‌های پیشرفته‌تر زبان فارسی صحبت می‌کردند که در فلهویات منعکس است؛ مانند فلهویات فارس، همدان و ... در ضمن باید در اینجا یک موضوع را خاطر نشان سازم، و آن اینکه زبان فلهویات فارس و همدان بنابر شاخص‌های زبان‌شناسی به گروه مادی تعلق دارند نه فارسی و در واقع شاخص‌های شمال‌غربی را منعکس می‌کنند. حتی زبان زرتشتیان فارس و کرمان که گبری نامیده می‌شود متعلق به گروه شمال‌غربی است نه جنوب غربی. این مسئله گویای این است که مردم قبل از حمله اعراب در خود فارس یک زبان آمیگی؟ داشته‌اند هرچند که زبان متون پهلوی یک زبان تمام عیار جنوب غربی (پارسی) و ظاهراً برای حفظ سنت نوشتاری بوده است.؟؟

من زمانی فکر می‌کردم که چرا حافظ می‌گوید: ز شعر دلکش حافظ کسی بود آگاه/ که لطف طبع و سخن گفتن دری داند؛ یعنی چه؟ چرا حافظ که در شیراز نشسته چنین چیزی می‌گوید؟ مگر مردم عصر حافظ در شیراز، سخن او را نمی‌فهمیده‌اند؟ من برای پاسخ به این سؤال به نسخه‌بدل‌های دیوان حافظ مراجعه کردم و با بررسی آنها متوجه شدم که گویا این سؤال به ذهن کاتبان دیوان حافظ نیز خطور کرده است، زیرا هر یک سعی کرده‌اند به زعم خویش این بیت را اصلاح کنند، به همین سبب این بیت در نسخه‌های مختلف دیوان حافظ ضبط‌های گوناگونی

دارد، مثلاً در برخی نسخه‌ها، به جای «سخن گفتن دری»، «سرّ سخنوری» آمده است. پس واقعاً مردم شیراز شعر حافظ را نمی‌فهمیده‌اند، زیرا زبان دری، یک زبان مدرسی بوده و فقط اهل علم و کتابت با آن سر و کار داشته‌اند.

خلاصه سخن آنکه که زبان فارسی، متعلق به قومی به نام «فارس» یا اکثریت (۵۱ درصد) مردم ایران نیست و در واقع زبان مشترک و میراث فرهنگی و تمدنی همه مردم ایران به شمار می‌آید و آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد. در خلق میراث علمی- ادبی زبان فارسی تمامی مردم ایران مشارکت داشته‌اند و این میراث فرهنگی متعلق به یک قوم شرطی به نام فارس نیست. زبان فراقومی فارسی متعلق به همه خرده‌فرهنگ‌های ایران است. هیچ قومی در ایران نمی‌تواند ادعا کند که من فارسم، حتی خود فارس‌ها در فارس. مثلاً اگر ما از شاعران، نویسندگان و دانشمندان ایرانی که در زمینه ادبیات، تاریخ یا فلسفه و ... اثری از خود به جای گذاشته‌اند لیستی تهیه کنیم، متوجه خواهیم شد که تمام مردمی ایران از گروه‌های زبانی مختلف در خلق این آثار شرکت داشته‌اند؛ از کرد و بلوچ گرفته تا مازندرانی و شیرازی و اصفهانی و کاشی و ...

در اینجا نکته دیگری را هم باید خاطرنشان سازم؛ گویش‌های لری مانند بختیاری، ممسنی، بویراحمدی یا گویش‌های سواحل شمالی خلیج فارس مانند گویش قشم، کیش، و ... همه از گویش‌های جنوب غربی هستند و در واقع گویش‌های «پارسی» به شمار می‌آیند. ولی خود زبان «فارسی» نیز لهجه‌ها و گویش‌های خاص خود را دارد مانند لهجه اصفهانی یا کرمانی که با کشیدن برخی آواها و نحوه تلفظ ... شناخته می‌شوند. اگر شما به گویش‌های زبان فارسی در داخل ایران توجه کنید خواهید دید که همه آنها - مانند لهجه تهرانی که امروز اساس زبان معیار فارسی را تشکیل می‌دهد - به گونه معیار زبان فارسی نزدیک‌اند که این مسئله نشان می‌دهد که زبان فارسی به عنوان یک زبان نرماتیو، در اثر ارتباطات انسانی، آموزش در مدارس و گسترش رسانه‌ها بر روی زبان این مناطق تأثیر گذاشته و این مردم به تدریج گویش‌های اصیل خود را فراموش کرده‌اند. برخی از این گویش‌ها هم اصلاً از زمره گویش‌های پارسی نبوده‌اند بلکه به گویش‌های مادی یعنی گویش‌های شمال غربی تعلق داشته‌اند. حتی گویش‌های خود فارس نیز آن گونه که از فهلویات برمی‌آید بیشتر به گویش‌های مادی شبیه‌اند تا گویش‌های پارسی. زبان معیار در طول زمان به تدریج بر روی گویش‌های بومی «پارسی» تأثیر گذاشته و آنها را به گویش‌های «فارسی» تبدیل کرده است که نمونه آن را امروز در کرمان و اصفهان می‌بینیم.

وقتی به دلایلی زبان مردم یک خطّه عوض می‌شود، زبان غالب هم از لحاظ فونتیکی و هم از لحاظ عناصر لغوی و حتی دستوری تحت تأثیر زبان قدیمی قرار می‌گیرد و عناصری از آن وارد زبان غالب می‌شود به‌ویژه اگر این زبان جدید با زبان پیشین مردم آن منطقه خویشاوند باشد مانند زبان فارسی بخارا. البته در فارسی بخارا عناصر سغدی بسیاری وجود دارد و ما می‌دانیم که تا قرن ۱۰-۱۱ میلادی نیز در بخارا به زبان سغدی صحبت می‌کرده‌اند. بنابراین وجود گویش‌های فارسی در یک منطقه دلیلی بر آن نیست که مردم آن منطقه را فارس بپنداریم زیرا می‌دانیم که آنها زبان فارسی را بعداً پذیرفته‌اند.

گویش‌های فارسی در خارج از حیطه جغرافیایی ایران نیز وضعیت خاص خود را دارند. مثلاً اگر شما به هرات بروید بعید است از گویش فارسی هروی چیز زیادی متوجه شوید. یک تهرانی گویش کردی کرمانشاه را که کردی به شمار می‌آید بهتر درک می‌کند تا گویش فارسی هرات را. شما باید به گویش فارسی هرات خیلی با دقت گوش کنید که چیزی بفهمید ولی گویش کردی کرمانشاه را تا ۷۰ درصد متوجه خواهید شد. عناصر قدیمی بسیاری از زبان کهن هرات در گویش فارسی هروی وجود دارد به عنوان مثال در آثار خواجه عبدالله انصاری مانند *طبقات الصوفیه* و ازگان نادری وجود دارد که از زبان قدیمی خود هرات - که البته از زبانهای ایرانی بوده - اقتباس شده است. بنابراین رواج گویش‌های مختلف زبان فارسی در یک منطقه، دالّ بر این نیست که مردم آن منطقه را فارس بنامیم. مثلاً نمی‌توانیم بگوییم مردم هرات یا بخارا فارس هستند چون به گویش‌های فارسی صحبت می‌کنند.

گویش‌های فارسی افغانستان یا تاجیکستان از لحاظ سیستم فونتیکی و دستوری کهن‌تر از زبان فارسی معیار ایران هستند. مثلاً سیستم مصوّت‌های فارسی آسیای میانه تا حد زیادی حالت آرکائیک خود را حفظ کرده‌اند. زیرا فارسی رایج در آسیای میانه از لحاظ زمان شکل‌گیری و پایه تاریخی، کهن‌تر از زبان فارسی کشور ایران است. بنابراین نباید تصور کرد زبان کسانی که در حال حاضر به گویش‌ها و لهجه‌های مختلف فارسی صحبت می‌کنند از قدیم‌الایام فارسی بوده و به تبع آن می‌توان همگی آنها را می‌توان فارس نامید.

● مردم ایران از نظر پارامترهای آنروپولوژی فیزیکی در چه گروه نژادی‌ای قرار می‌گیرند؟

اکثریت قریب به اتفاق مردم ایران از نظر پارامترهای آنروپولوژی فیزیکی، یعنی گروه خونی، موی بدن، شکل جمجمه و مدل برش چشم، به نژادی قفقازی تعلق دارند که خود به سه گروه شمالی، آلپی و مدیترانه‌ای تقسیم

می‌شود. بیشتر مردم ایران جزو گروه آلپی یا کله‌گرد قرار می‌گیرند. گروه آلپی نیز خود از دو زیرگروه آرمنوئید (Armenoid) و ایرانوئید (Iranoid) تشکیل می‌شود. ویژگی‌های نژادی آرمنوئید، بین مردم جنوب قفقاز به ویژه در میان ارمنیان دیده می‌شود و اصلاً به همین دلیل است که این گروه نژادی را آرمنوئید می‌نامند. مازندرانی‌ها، آذری‌ها، گیلک‌ها و بخشی از اهلی خراسان، بیشتر آرمنوئید و ساکنان مناطق مرکزی، شمال‌غربی، شرق و جنوب ایران بیشتر خصوصیات نژادی ایرانوئید را نشان می‌دهند. بخش کوچکی از جمعیت ایران نیز مغولوئید (Mongoloid) و سیاه‌پوست (Negritos) هستند. ویژگی‌های نژادی مغولوئید تنها در بین هزاره‌ها و ترکمن‌ها دیده می‌شود. براهویی‌ها و ساکنان خلیج فارس نیز به گروه سیاه‌پوستان تعلق دارند. بافت نژادی کشور ایران در طول این سه هزار سال، یعنی پیش از ورود آریایی‌ها به فلات ایران تغییر چندانی نکرده است. فقط مغولوئیدها هستند که در دوره بعد از اسلام به ایران وارد شده‌اند.

● چشم انداز قومیت در ایران پیش از اسلام را چگونه ترسیم می‌کنید؟ به عنوان مثال، خاورشناس شهیر روس، ولادیمیر مینورسکی کردها را یک گروه قبیله‌ای ایرانی از اعقاب مادها دانسته که همراه فارس‌ها و پارت‌ها به داخل فلات ایران مهاجرت کرده‌اند و نظریه منشأ مادی کردها مدت‌هاست از سوی پژوهشگران ایرانی پذیرفته شده است. نظر شما به عنوان یک قوم‌شناس در این باره چیست؟

کردها همان‌قدر با مادها ارتباط و پیوستگی دارند که تالش‌ها، گیلک‌ها، مازندرانی، سیوندی‌ها، ایبانه‌ای‌ها و ساکنین جاسب و کلاً تمامی اقوامی که امروز به زبان‌های شمال‌غربی صحبت می‌کنند، نه کمتر و نه بیشتر. کما اینکه کلمه «کرد» به عنوان یک قوم‌نام (ethnonym) از قرن ۱۲ یا ۱۳ میلادی به وجود آمده و قبل از آن «کرد» به معنی «دامدار و چوپان» بوده است.

● یعنی واژه «کرد» در متون حقوقی زبان پهلوی نیز بار قومیتی نداشته است؟

خیر! در متون حقوقی و در کارنامه ادشیر بابکان، «کرد» به معنی «دامدار، کوچ‌رو و چوپان» است که در شاهنامه هم اتفاقاً به همین معنی آمده است. این واژه هنوز هم در گویش‌های جنوب دریای خزر به معنی «شبان گوسفند» به کار می‌رود. نسبت کردان با کردوخ‌ها نیز پایه و اساس علمی ندارد. در ضمن بگویم که خود مینورسکی هم که در ابتدا چنین نظری ابراز داشته، در نوشته‌های بعدی خود از این نظریه عدول کرده است. باز هم تأکید می‌کنم که ما در

ایران پیش از اسلام دو قوم بزرگ داشته‌ایم؛ ماد و فارس، هر قومی که امروز در ایران داریم، از این دو قوم به وجود آمده‌اند. در ایران هیچ‌گاه annexation یا الحاق اتفاق نیفتاده است، یعنی هیچ قومی نبوده که حکومت مرکزی ایران سرزمین آنها را تسخیر کند و به ایران الحاق گرداند. ایران یک ساخت طبیعی است که قدمت سه هزار ساله دارد، چنانکه گفتم ما در ایران دو قومیت؟ داریم؛ یکی قومیت ایرانی و دیگری قومیت ترک، که تنها نماینده آنها در ایران ترکمن‌ها هستند. حتی قشقایی‌ها را هم که تا حدی ریشه ترکی دارند، نمی‌توان ترک به شمار آورد، زیرا در بسیاری از موارد هم از نظر آنترپولوژی و هم از لحاظ فرهنگی، شاخص‌های ایرانی به دست آورده‌اند و در میهن‌پرستی و پایبندی به مصالح کشور ایران نیز همواره پیشتاز بوده‌اند. در خراسان هم حدود شصت هزار عرب داشته‌ایم که اکنون همگون شده‌اند و فارسی صحبت می‌کنند. تمام مردم آذربایجان هم هرچند به ترکی تکلم می‌کنند اما از نژاد اصیل ایرانی و از اخلاف آذری‌های باستان هستند، البته در کنفدراسیون شاهسون گروه‌های کوچکی از اقوام ترک نژاد وجود دارند. اصلاً گفتمان قومیت در ایران محصول القائات خارجی است و از خارج تقویت می‌شود.

● پس قومی به نام «کرد» از چه زمانی شکل گرفته و خاستگاه این قوم به کجا باز می‌گردد؟

اصولاً خاستگاه گویشوران کردی و منطقه‌ای که این زبان در آنجا شکل گرفته، بنابر داده‌های زبانی، مناطق مرکزی ایران است. بعدها و مخصوصاً در سده‌های نخستین هزاره دوم بعد از میلاد، کوچ این قوم به شمال شروع شده است. درباره خاستگاه نژادی کردها من در مقاله‌ای با عنوان Prolegomena to the study of the Kurds که در مجله Iran and the Caucasus چاپ شده است به تفصیل صحبت کرده‌ام و خوانندگان را برای آگاهی بیشتر در این باره به مقاله مزبور ارجاع می‌دهم.

● بنابراین بهتر نیست که در تحقیقات علمی، ایران را به گروه‌های زبانی - مذهبی تقسیم کنیم نه گروه‌های قومی؟

به نظر بنده اصطلاح خرده‌فرهنگ گویاتر و مناسب‌تر است، مثلاً خرده فرهنگ آذربایجان، خرده فرهنگ فارس یا خوزستان و ...، هر چند بعضی از فعالان فرهنگی ایران این اصطلاح را توهین آمیز تلقی می‌کنند. صفت «خرده» در این اصطلاح اصلاً جنبه تحقیر آمیز ندارد بلکه مبین محلی و منطقه‌ای بودن این فرهنگ است. بنابراین ما می‌توانیم این اصطلاح را به فرهنگ بومی یا محلی اصلاح نماییم. من فکر می‌کنم این جنبه توهین آمیز ممکن است در ذهن

کسانی شکل بگیرد که از بیرون به مسئله نگاه می‌کنند نه از درون و فرهنگ بومی خود را در تقابل با فرهنگ ملی می‌بینند، یعنی خود را عضو خانواده نمی‌پندارند. نکته مهم دیگر اینکه دو اصطلاح «اقلیت» و «اکثریت» در ایران اصلاً معنا ندارد. اقلیت و اکثریت در ایران فقط مرتبط با مسایل دینی است که مثلاً مسیحیان اقلیت‌اند و مسلمانان اکثریت و در واقع فقط غیرمسلمانان را می‌توان اقلیت به معنای مذهبی آن به شمار آورد. حتی در رابطه با سنی و شیعه این اصطلاحات مصداق ندارد؛ فقط می‌توانیم بگوییم اقلیت مسیحی، یهودی، مندایی و زرتشتی. لب مطلب آنکه ما در ایران گروه‌های قومی نداریم تنها گروه‌های زبانی یا به عبارت بهتر خرده فرهنگ‌ها یا فرهنگ‌های بومی مختلف داریم و با گوناگونی زبان‌ها و گویش‌ها مواجه هستیم.

● به نظر شما چطور می‌توان از به وجود آمدن هویت‌های قومی کاذب جلوگیری کرد؟

ببینید با یک اصطلاح یا با یک نام می‌توان روی روندهای سیاسی تأثیر گذاشت. اصولاً اصطلاحات یا ترمین‌ها از جمله قوم‌نام‌ها خود یک مقوله سیاسی هستند و از طرف سیاستگذاران با هدف خاصی استفاده می‌شوند و اهرم مهمی در سیاستگذاری به شمار می‌آیند. با استفاده از یک ترمین می‌توان هویت کاذب به وجود آورد، می‌توان تشنج‌زدایی کرد یا برعکس تشنج به وجود آورد و ... مثلاً وقتی ساکنان آذربایجان را - که در اصالت ایرانی آنها هیچ شک و تردیدی وجود ندارد - ترک بنامیم، رفته رفته در آنها هویت ترکی به وجود می‌آید. البته من می‌دانم واژه ترک در ایران بار نژادی ندارد و تنها برای اشاره به زبان به کار می‌رود، ولی به هر حال اگر در استفاده از واژه ترک حساسیت لازم را به خرج ندهیم، خواه ناخواه مردم آذربایجان را با هویت ترکی و به تبع آن با ترکیه، جمهوری باکو یا با جمهوری‌های ترک‌زبان آسیای مرکزی پیوند می‌دهیم و از ایران جدا می‌کنیم که این وضع، در نهایت موجب به وجود آمدن قومی علیحده در ایران خواهد شد. بنابراین این مسئله به هیچ وجه گناه مردم نیست، چطور می‌شود آنها را ترک نامید و بعد انتظار داشت گرایش‌های ترکی نداشته باشند و از تأثیرات مخرب پان‌ترکیسم مصون بمانند؟!

مردم خطه شریف آذربایجان را فقط باید آذری یا آذربایجانی نامید، همانند کاشی یا کاشانی، تهرانی، خراسانی، یزدی و ... در عین حال باید توجه داشت که برای نامیدن مردم ترک زبان شمال ارس، یعنی ساکنان جمهوری آذربایجان به هیچ وجه نباید از واژه‌های آذری یا آذربایجانی استفاده کرد؛ زیرا آن منطقه آذربایجان نبوده، بلکه اران نام داشته است و مردم این منطقه نیز هرچند ترک‌زبان‌اند ولی با مردم آذربایجان ایران علائق

تکوینی ندارند و از نظر فرهنگی کاملاً علیحده هستند. اصلاً به وجود آوردن جمهوری‌ای به نام آذربایجان به این نیت بوده است که در آینده، آذربایجان ایران را به جمهوری آذربایجان ملحق نمایند. در این رابطه، دانشمندانی که خود برخاسته از خطه شریف آذربایجان هستند تحقیقات ارزشمندی انجام داده‌اند، از جمله: احمد کسروی تبریزی، سید حسن تقی‌زاده، محمد امین ریاحی، یحیی ذکاء، عبدالعلی کارنگ، عباس زریاب خویی و استاد مرحوم عنایت‌الله رضا هم در این زمینه تحقیقات مبسوطی کرده و کتاب‌ها و مقالات متعددی به چاپ رسانده است.

یا وقتی از جنگ آذری‌ها و آرامنه صحبت می‌شود، خلط مبحث می‌شود و مردم ناخودآگاه تصور می‌کنند منظور آذربایجان ایران است، در صورتی که آرامنه از ساکنان بومی آذربایجان بوده‌اند و همواره زندگی مسالمت‌آمیزی در کنار مسلمانان این دیار داشته‌اند. بنابراین باید روند نامگذاری را تحت کنترل درآورد و به رسانه‌های گروهی ابلاغ کرد که از به کار بردن اصطلاحات کاذب و نام‌هایی که پشتوانه تاریخی ندارند و موجب به وجود آوردن هویت کاذب می‌شوند، پرهیز کنند. من معتقدم که دولت باید نامگذاری‌های جغرافیایی و تاریخی را تحت کنترل شدید درآورد. اصولاً نام‌های تاریخی، قومی و نژادی به منزله کوره‌راهی است که دشمنان سعی می‌کنند به وسیله آن در هر دژ مستحکمی نفوذ نمایند.

● البته بعضی از سیاستمداران ایرانی هم سال‌ها پیش درباره دخالت‌های خارجی و هویت‌سازی‌های کاذب هشدار داده‌اند. از جمله محمد علی فروغی در جایی گفته است: «تخم لُق کردستان مستقل را هم انگلیس‌ها در دهن اکراد شکسته‌اند و خاطر دولت ترکیه را از این جهت متزلزل ساخته‌اند و البته ما هم باید مثل آنها متزلزل باشیم ...».

بله! اصولاً تجزیه کشورها یکی از تخصص‌های امپریالیسم جهانی است، مخصوصاً بریتانیایی‌ها در این زمینه تبحر خاصی دارند! و می‌توانند یک منطقه کاملاً یکپارچه را در عرض چند سال تجزیه کنند، نمونه بارز آن هم کشور یوگسلاوی است. تمام مردم یوگسلاوی یک قوم هستند؛ قوم اسلاو. زبان و فرهنگ و فولکلور و همه فاکتورهای قومی آنها یکی است. در دوره کمونیستی و در زمان حکومت تیتو، وی سعی می‌کرد تفاوت‌هایی را که خرده‌فرهنگ‌ها از نظر فاکتور دین به دست آورده‌اند و مثلاً به عنوان ارتدوکس، کاتولیک و مسلمان شناخته می‌شوند - که این مسلمانان هم پیرو فرقه بکتاشیه هستند - کمرنگ کند و می‌گفت مردم یوگسلاوی یک قوم هستند، همه به یک زبان صحبت می‌کنند و از نظر آنتروپولوژی تفاوتی ندارند. ولی غرب آمد و این اختلافات را پررنگ کرد و هویت‌های مختلفی به وجود آورد. مثلاً می‌گویند بوسنیایی‌ها، مگر بوسنیایی‌ها قومند؟! یا می‌گویند

زبان بوسنیایی، در حالی که زبانی به نام بوسنیایی وجود ندارد و این زبان، همان زبان «صربی» یا «صربوکرواتی» است. حالا همین مدل را می‌خواهند در ایران پیاده کنند. بنابراین دولتمردان و سیاستگذاران ایرانی باید به این موضوع توجه خاصی داشته باشند. متأسفانه چنانکه من به عنوان یک ناظر خارجی می‌بینم، در رقابت‌های انتخاباتی برخی نامزدها سعی می‌کنند با مطرح کردن مسائل قومی آرای بیشتری به دست آورند، ولی این مقوله، بسیار حساس است و نباید آن را مستمسکی برای کسب آرای مردم قلمداد کرد.

اجازه دهید در این رابطه خاطره‌ای نقل کنم: من حدوداً ۱۰-۱۲ سال پیش، در سفری به اردبیل، روزی به بقعه شیخ صفی‌الدین اردبیلی - که در آن زمان هنوز مرمت نشده بود- رفته بودم. در آنجا دیدم گروهی از دانش‌آموزان یک دبستان که گویا کلاس دوم یا سوم ابتدایی بودند به همراه خانمی که معلمشان بود به بقعه شیخ صفی آمده‌اند. من با یکی از بچه‌ها شروع به صحبت کردم و فهمیدم زبان فارسی را بسیار خوب می‌داند. معلم که متوجه این موضوع شده بود، جلو آمد و پرسید چرا با بچه صحبت می‌کنید؟ من گفتم که می‌خواستم بینم زبان فارسی را می‌داند یا نه؟ آن خانم برافروخته شد و پاسخ داد: زبان فارسی، زبان مادریش است، چطور ممکن است نداند؟! و این برای من بسیار خوشحال کننده بود. بله! ۱۰-۱۲ سال پیش، از دید من به عنوان یک ناظر خارجی، وضع این گونه بود ولی امروز متأسفانه، گفتمان‌های تفرقه‌افکنی در سطح جامعه ایران به چشم می‌خورد و دشمنان سعی می‌کنند از این موضوع بهره‌برداری می‌کنند.

● سؤالی که تا اینجای بحث برای من پیش آمده این است که دلیل نگرانی و دغدغه خاطر شما به عنوان یک دانشمند و پژوهشگر خارجی، در باب مسائل ایران چیست؟ آیا این نگرانی‌ها ناشی از این نیست که تمامیت ارضی ایران برای منافع ملی جمهوری ارمنستان نیز مهم است؟

سؤال جالبی است! بله، تمامیت ارضی ایران برای منافع جمهوری ارمنستان مهم است، کسی نمی‌تواند منکر اهمیت این موضوع شود. ولی بنده از منظر دیگری به مسئله نگاه می‌کنم؛ من ارمنیان و فرهنگ ارمنی را جزئی از فرهنگ بزرگ هندوایرانی می‌دانم. بنابراین همان‌قدر که یکپارچگی ارمنستان برای من مهم است تمامیت ارضی ایران نیز برای من اهمیت دارد. به عبارت دیگر، ایران‌دوستی جنبه بنیادین و فلسفی دارد. ما می‌دانیم حتی در دوره هخامنشی نیز سواره نظام ارمنی برای حفظ کشور ایران کوشیده‌اند. در زمان انقلاب مشروطه و غائله پیشه‌وری نیز

ارمنیانی مانند اردشیر آوانسیان که عضو حزب توده بودند بر خلاف پیشه‌وری بینش دیگری داشتند و همواره بر تمامیت ارضی ایران تأکید می‌کردند.

نکته دیگر آنکه، هر ملتی عناصر «پاتریوتیسم» خاص خود را دارد. مثلاً در میان وطن‌پرستان روس، ایجاد امپراطوری و یگانگی قوم اسلاو و کلیسای ارتودکس روس از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، اینها از عناصر مهم جهان‌بینی وطن‌پرستان روس است. ولی در میان ارمنه، یکی از عناصر مهم میهن‌پرستی، ایران‌گرایی است. شما نمی‌توانید یک وطن‌پرست ارمنی را پیدا کنید که مثلاً بگوید ما نباید با ایران رابطه داشته باشیم. حتی ممکن است این فرد با روس‌ها رابطه‌ی حسنه‌ای نداشته باشد، ولی مطمئناً تمامیت ارضی ایران برایش مهم است. باور کنید این مسئله اصلاً ربطی به مسائل ژئواستراتژیک ندارد و باید ریشه‌ی آن را در تاریخ جست.

ثانیاً، ایران یک پدیده‌ی فراملی، فرامنطقه‌ای و جهانی است. فرهنگ ایرانی بخشی از میراث بشری است و همان‌قدر که برای خود ملت ایران اهمیت دارد، برای مردم جهان نیز مهم است. خدشه‌دار شدن تمدن ایرانی، خدشه‌دار شدن بخشی از میراث بشری است. کمتر کشوری پیدا می‌شود که چنین جایگاهی در جهان داشته باشد. باز هم تأکید می‌کنم که بنده به جنبه‌ی ژئواستراتژیک قضیه کاری ندارم. اگر ایران، شکل کنونی خود را از دست بدهد، بشریت بخشی از میراث خود را گم می‌کند. حفظ فرهنگ ایران، حفظ میراث بشری است، ایرانی‌گری، مترادف با مرام و معرفت و بزرگ‌منشی است.

کشورهایی مانند ایران و روم که چنین جایگاهی در تمدن بشری داشته‌اند در طول تاریخ کم بوده‌اند. البته در سده‌های اخیر روسیه نیز سعی کرده است جایگاه خود را از نظر فرهنگی به همین درجه در جهان ارتقا دهد. من خود دیده‌ام افرادی که تاتار یا ازبک هستند، ارتدوکس شده‌اند و خود را روس معرفی می‌کنند، نه اینکه طرفدار قوم روس باشند بلکه خواهان فرهنگ و تمدنی هستند که نقش پررنگ‌تری در میراث بشری دارد. روسیه این جنبه را در دویست، سیصد سال اخیر به خود گرفته است، ولی ایران سه هزار سال است که چنین جایگاهی دارد. در جهان امروز اگر آمریکا به شکل فعلی، وجود داشته باشد یا نه، چیزی از میراث بشری از دست نمی‌رود. فرض کنید آمریکا به چند قسمت تقسیم شود مثلاً جمهوری کالیفرنیا و ... داشته باشیم، این پدیده هیچ تأثیری بر روی میراث بشری نمی‌گذارد. یا مثلاً اروپا در کلیت خود یک پدیده‌ی فرهنگی و تمدنی است نه در سطح کشورهای مختلف آن. بنابراین فرقی ندارد که اتریش به آلمان بپیوندد یا پرتغال در اسپانیا ادغام شود.

● یعنی از نظر فرهنگی کشور ایران را باید با کل اتحادیه اروپا مقایسه کرد نه با تک تک کشورهای اروپایی؟

بله، دقیقاً. اروپا نیز یک پدیده فرهنگی و تمدنی است. اگر اروپا نیز در کلیت آن دچار معضل شود ضربه‌ای به میراث بشری و فاجعه بزرگی برای تمدن انسانی خواهد بود که متأسفانه، این اتفاق در حال روی دادن است و من از این بابت بسیار نگرانم. اگر راستش را بخواهید من در جهان کنونی دو قطب بزرگ تمدنی می‌بینم: یکی ایران و دیگری اروپا، خدشه دار شدن هریک از اینها ضربه بزرگی بر پیکره بشریت وارد می‌آورد. تمام دستاوردهای بشری از علم گرفته تا فلسفه محصول اروپا است و فرهنگ انسانی، امروز بر پایه میراث فرهنگی اروپا استوار است. روی این مسئله باید بسیار تأکید شود.

● آموزش زبان مادری در ایران با چه موانع و مشکلاتی روبروست و آیا به نظر جناب عالی در حال حاضر این امر امکان‌پذیر است؟

درباره آموزش زبان مادری در کنار زبان معیار، باید تمام جوانب را در نظر بگیریم. چطور باید این زبان‌ها را در مدرسه تدریس کرد؟ بر اساس کدام گونه باید برای این زبان‌ها کتاب درسی تدوین شود؟ و از کجا باید معلمانی برای تدریس این زبان‌ها پیدا کرد؟ برخی گمان می‌کنند سنگسری، سمنانی، سیوندی، حتی گیلکی و مازنی لهجه‌اند در حالی که کردی و بلوچی زبانند. در صورتی که زبان؟ سیوندی یا مازنی تفاوت بیشتری با زبان فارسی دارند تا کردی. کردی مهاباد و کرمانشاه سنخیت بیشتری با فارسی دارند تا سمنانی یا سیوندی. بنابراین با همان معیارهایی که ما کردی را زبان به شمار می‌آوریم گزی یا ابیانه‌ای هم زبانند، نه گویش. کردی را در مدارس به کدام گویش باید تدریس کرد؟ گویش مهابادی، کرمانشاهی، بیجاری یا خراسانی؟ آموزش زبان مادری در کنار زبان فارسی یک فانتزی است. ترکی آذربایجانی هم چنین وضعیتی دارد، مگر از کتاب‌های درسی باکو استفاده کنید که اصلاً در منطق نمی‌گنجد.

● بنابراین شما با آموزش این زبان‌ها مخالف نیستید، ولی معتقدید چنین چیزی عملی نیست و فقط یک رؤیای پردازی است.

بله، رویای پردازی است. البته برخی از گفتن این حرفها نیت بدی در سر ندارند، ولی از موانع و مشکلاتی که در سر راه وجود دارد بیخبرند.

خدمت شما باید عرض کنم که تعریف مقوله‌ای به نام «زبان مادری» بسیار دشوار است. در حال حاضر شاید بیش از ۱۰-۱۵ تعریف از زبان مادری وجود داشته باشد. بنابراین ابتدا باید ببینیم مقصود ما از زبان مادری چیست؟ من احساس می‌کنم چیزی که به پنداره «زبان مادری» جنبه احساسی داده است وجود لفظ «مادر» در این اصطلاح است. ابداع اصطلاح زبان مادری یا به آلمانی muttersprache، به اوایل قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد؛ یعنی زمانی که مکتب فیلولوژی تطبیقی- تاریخی هندواروپایی در حال شکل‌گیری بود و مفهومی که بنیانگذاران این مکتب از اصطلاح زبان مادری اراده می‌کردند بیشتر جنبه رمانتیک داشت. البته بعضی نیز می‌گویند این اصطلاح را روحانیون کلیسای کاتولیک به وجود آورده‌اند، زیرا با وجود اینکه مراسم مذهبی کلیسای کاتولیک به زبان لاتین بود ولی وقتی روحانیون، مردم را موعظه می‌کردند به زبان‌های بومی سخن می‌گفتند تا راحت‌تر بتوانند آنها را به کاتولیسیسم دعوت کنند، که البته بعید به نظر می‌رسد ابداع این اصطلاح ارتباطی با روحانیون کلیسای کاتولیک داشته باشد.

زبان مادری را زبان اصلی، زبان اول یا زبان بومی نیز می‌نامند. همه اینها نام‌هایی است که به مفهومی به نام زبان مادری اطلاق می‌شود. بنابراین ابتدا باید ببینیم منظور ما از زبان مادری چیست؟ به عنوان مثال وقتی یک زن ایرانی در آلمان با یک آلمانی ازدواج می‌کند، درست است که فرزند آنها زبان فارسی را خواهد آموخت ولی به دلیل آنکه در آلمان زندگی می‌کنند، زبان آلمانی به زبان اول آن کودک تبدیل خواهد شد، بنابراین ما دیگر نمی‌توانیم بگوییم زبان فارسی، زبان مادری این کودک است، اگرچه در معنای عام، زبان مادری او فارسی است. نویسنده معروف آمریکایی، جی. ر. ر. تالکین برای مفهومی به نام زبان مادری اصطلاح جالبی ابداع کرده، وی زبانی را که مادر با کودک صحبت می‌کند «زبان گهواره» نامیده است. در حال حاضر من حس می‌کنم برداشت برخی مردم ایران از زبان مادری همین زبان گهواره است. در اینجا باید به صراحت بگوییم که زبان اول همه ایرانیان فارسی است و آن زبانی که آنها با آن در خانه سخن می‌گویند در واقع زبان گهواره است و با زبان گهواره نمی‌توان در مدرسه تحصیل کرد.

ببینید اصولاً از هر اصطلاحی یک تعریف عینی وجود دارد و یک تعریف ذهنی یا حتی عامیانه (vulgar). برخی زبان مادری را زبانی می‌دانند که در خانه به آن صحبت می‌کنند. اگر تعریف ما از زبان مادری اینگونه باشد باید بگوییم در ایران هر دهکده‌ای، زبان مادری خودش را دارد. مثلاً در مناطق کردنشین ایران، قومی وجود دارد به

نام گوران که بین مریوان تا گوران کردند ساکنند، یعنی از استان کردستان تا کرمانشاه و گروهی از آنها هم در عراق زندگی می‌کنند. همان‌طور که می‌دانید گوران‌ها کرد نیستند و به گروه‌های مختلف مانند اورامان‌ها، باجلان‌ها و ساکنان دهکده کندولا و ... تقسیم می‌شوند و هر کدام گویش خاص خود را دارند و جمعیت آنها نیز چیزی حدود یک میلیون نفر است. حال شما بفرمایید اینها باید کدام گویش را در مدرسه بیاموزند؟

از طرفی بر طبق همان معیارهایی که کردی زبان محسوب می‌شود گویش خور یا گز را هم باید زبان تلقی کنیم، پس این بچه‌ها نیز باید زبان مادری خود را در مدرسه بیاموزند؛ اگر قانونی اجرا می‌شود باید در مورد همه به طور یکسان اجرا شود. اما آیا چنین چیزی را می‌توان در ایران تصور کرد؟! وزارت آموزش و پرورش چطور می‌تواند برای همه این زبان‌ها کتاب درسی تهیه کند؟ ابتدا باید یک شکل نرماتیو از یک زبان به وجود آورد، سپس آن زبان را تدریس کرد. اکثر زبان‌های ایرانی از کردی گرفته تا ترکی و بلوچی نرماتیو نیستند. منظور از نرماتیو بودن یک زبان این است که باید گونه‌ای معیار از آن وجود داشته باشد تا بتوان دستور و قواعد آن را به طور واضح و روشن و همه فهم پیاده کرد و آموزش داد. توصیف و نوشتن دستور یک زبان بحث دیگری است و در مورد هر زبان و گویشی می‌توان این کار را انجام داد، اینجا بحث از گونه معیار و آموزش آن مطرح است. مثلاً برای زبان کردی کدام گویش را باید به عنوان گونه معیار پذیرفت؟

زبان مادری مردمی که در ایران زندگی می‌کنند، فارسی است و این را صراحتاً باید گفت. زبان‌ها و گویش‌هایی که مردم در خانه صحبت می‌کنند گونه‌های فرهنگی و زبان‌های محلی (local) هستند. زبانی که مادر به وسیله آن با کودک خود سخن می‌گوید تعریفی عامیانه یا وولگار از زبان مادری است. کودکی که در اورامان متولد می‌شود و مادرش با او به این زبان سخن می‌گوید، طبیعی است که زبان فارسی را نداند، ولی این مسئله دال بر این نیست که دولت باید برای او یک کتاب درسی اورامانی چاپ کند. ببینید اینها حقایقی است که باید پذیرفت. بالاخره دولت برای وجود یک ملت واحد مجبور است برخی محدودیت‌ها را اعمال کند. این گونه گرایش‌های کاذب، مردم ایران را از فرهنگ غنی ایرانی محروم می‌کند. همان‌طور که سرزمین ایران متعلق به همه ایرانیان است، زبان فارسی نیز میراث مشترک همه آنهاست.

● برخی در ایران خواستار تأسیس فرهنگستان زبان و ادبیات ترکی و کردی هستند. به نظر شما تأسیس چنین نهادهایی تا چه حد ضروری و یا حتی امکان‌پذیر است؟ البته فکر نمی‌کنم کسی منکر لزوم تحقیق و پژوهش درباره

این زبان‌ها باشد. همان‌طور که هم‌اکنون نیز در فرهنگستان زبان و ادب فارسی گروهی به نام گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی وجود دارد و این هدف را دنبال می‌کند. اما آیا تأسیس فرهنگستان مستقل برای این زبان‌ها منطقی است؟

بسیار مضحک است. برخی گمان می‌کنند به صرف اینکه زبانی به نام کردی وجود دارد، می‌توان فرهنگستانی برای آن به وجود آورد. موقعیت زبان فارسی با کردی متفاوت است. زبان فارسی یک زبان فراملی و فراقومی است و پشتوانه‌ای غنی از فرهنگ و تمدن دارد، این زبان در سطح جهانی مطرح است و آثاری که به این زبان خلق شده از ادبیات گرفته تا فلسفه، مرزهای جغرافیایی ایران را درنوردیده و در سطح جهانی جلوه‌گر شده است. گفتن سخنانی از این دست سفسطه‌گری است و متأسفانه از بیرون تزریق می‌شود.

همان‌طور که گفتید در فرهنگستان زبان و ادب فارسی، گروهی به نام زبان‌ها و گویش‌های ایرانی وجود دارد. برای زبان ترکی آذری نیز می‌توان گروهی در فرهنگستان درست کرد یا می‌توان برای پژوهش بیشتر درباره‌ی زبان کردی یا زبان‌های دیگر، گروه زبان‌ها و گویش‌های ایرانی را توسعه داد. ولی حالا فرض کنیم که فرهنگستان زبان و ادبیات ترکی هم تأسیس شد و «دده قورقود» و «کوراوغلی» را هم چاپ کردند، بعد چه؟

متأسفانه چنانکه گفتم این گفتمان از خارج تزریق و تشویق می‌شود و جنبه‌ی سیاسی پیدا کرده است. به همین دلیل هم حساسیت‌های بسیاری درباره‌ی آن به وجود آمده و نمی‌توان درباره‌ی این موضوع به صراحت سخن گفت. وگرنه مردم آذربایجان، از اصیل‌ترین ایرانیانی هستند که در خطه‌ی پهناور ایران می‌توان یافت. تعلق به فرهنگ و تمدن کهن ایرانی، افتخاری بزرگی برای این عزیزان است. از طرفی در ایران هر سال ده‌ها کتاب و نشریه درباره‌ی زبان‌های رایج در ایران منتشر می‌شود و محدودیتی از این نظر وجود ندارد. مسئله‌ی مهم دیگر این است که فرهنگ بومی را نباید با فرهنگ به معنای عام آن اشتباه کرد. فرهنگی که به جنبه‌ی فلسفی نرسیده است فرهنگ بومی است. هر دهکده‌ای فرهنگ بومی خود را دارد و باید مطالعه شود.

● اینکه یک فرهنگ به مرحله‌ی فلسفی نرسیده است یعنی چه؟

یعنی یک فرهنگ باید ارتقا یابد و جایگاه جهانی پیدا کند. مثلاً وقتی می‌گوییم فرهنگ مردم گیلان، آیا عیناً منظور ما همان است که از فرهنگ مردم انگلستان یا ایران اراده می‌کنیم؟ آیا فرهنگ در این دو مورد به یک

معناست؟ فرهنگ مؤلفه‌های مختلفی دارد؛ مثلاً می‌گوییم ادبیات فارسی، فلسفه ایرانی، هنر ایرانی، اینها فرهنگ است.

● ایران در زمینه زبان‌های بومی موقعیت خاصی دارد، به همین دلیل نمی‌دانم که مقایسه ایران با کشورهای اروپایی از نظر موقعیت زبان‌های محلی تا چه حد درست است؟ آیا اینکه مثلاً در فرانسه زبان‌هایی با گویشوران اندک را دوباره زنده کرده و حتی برنامه‌هایی به گویش‌های محلی پخش می‌کنند در ایران هم قابل اجراست؟ البته در ایران هم همان طور که می‌دانید شبکه‌های محلی بسیاری وجود دارد که برنامه‌هایی با گویش‌های محلی پخش می‌کنند.

امکان ندارد که این زبان‌ها روزی احیا شوند و ما نباید به این پدیده به چشم یک الگو نگاه کنیم. زبان‌ها سیر طبیعی خود را طی می‌کنند و در جامعه بزرگ ادغام می‌شوند. نباید فکر کنید که آنها دارند زبان‌های مرده خود را احیا می‌کنند در حالی که شما دارید آنها را نابود می‌کنید. البته این کار زیبایی است. ببینید در سیستم گلوبالیسم یک نوع نوستالژی نسبت به گذشته به وجود آمده و اینها می‌خواهند جنبه انسانی به جامعه گلوبالیست غرب بدهند و این یکی از کوشش‌هایی است که در این راستا می‌کنند و از طرفی عده‌ای از این طریق امرار معاش می‌کنند و گرنه این پروژه‌ها جدی نیست و باید آنها را کاملاً فانتزی به حساب آورد؛ مردم پروژه می‌نویسند، به شهرداری یا وزارت فرهنگ می‌دهند، پولی می‌گیرند و امرار معاش می‌کنند. به این مسئله باید به این شکل نگاه کرد. احیای زبان‌های بومی در فرانسه یک خیال‌پردازی است.

● بنابراین معتقدید که این کارها بیشتر جنبه احساسی دارد و نمی‌توان این گویش‌ها را زنده کرد؟

بله، کاملاً درست است. البته کوشش‌هایی از این دست بد نیست و نشان می‌دهد که برخی از مردم می‌خواهند به ریشه‌هایشان برگردند. ببینید وقتی که ما می‌گوییم که زبان‌ها و گویش‌های ایرانی – به جز فارسی البته – غنای لازم برای آموزش را ندارند به این معناست نیست که حاملان این زبان‌ها سطح فرهنگی نازلی دارند، به هیچ وجه این طور نیست. چون زندگی آنها اینطور اقتضا می‌کرده است. مثلاً ممکن است در یک گویش خاص برای آغل، ده‌ها واژه وجود داشته باشد، ولی ممکن است برای مفاهیم بسیار پیش پافتاده نتوان واژه‌ای یافت و این کلمات را باید از

فارسی وام گرفت. بنابراین وقتی کسی می‌خواهد متنی ادبی بنویسد بیشتر واژه‌هایی که به کار می‌برد، ناگزیر فارسی است.

● در پایان اگر مطلبی به ذهنتان می‌رسد که گمان کنید طرح آن در این گفت‌وگو ضروری است، بفرمایید.

بنده چندی پیش در جایی می‌خواندم که معاون رئیس‌جمهوری ایران در امور اقوام، برای گوناگونی قومی و زبانی در ایران ایماژ جالبی به کار برده‌اند و در واقع ایماژهای قبلی را که در این باره رواج داشت و ایران را به گلستانی با گل‌های گوناگون تشبیه می‌کرد اصلاح کرده‌اند. ایشان کشور ایران را به باغی زیبا با گل‌های رنگارنگ تشبیه کرده‌اند که با وجود تنوع گلها یک رنگ در میان آنها مشترک است و آن رنگ، رنگ سبز یا همان زبان فارسی است. بنده باز هم تأکید می‌کنم زبان فارسی متعلق به یک قوم یا گروه خاص نیست، زبان فارسی یک زبان فراقومی، فرانژادی و حتی فراملی است. بنابراین تشبیهی که ایشان به کار برده‌اند، بسیار بجاست.

نکته دیگری که باید به آن بپردازم این است که در ایران یک فرهنگ ملی وجود دارد و صدها فرهنگ بومی. فرهنگ‌های بومی باید در فرهنگ ملی تأثیر بگذارند و باعث غنای هرچه بیشتر آن شوند نه اینکه به مقابله با آن برخیزند. «آموزش به زبان مادری» در ایران، مانند بمبی است که فیتله آن از روزی که قرار شود این قانون در مدارس به اجرا درآید روشن خواهد شد، هرچند زمان انفجار آن مشخص نیست، ولی این بمب دیر یا زود منفجر می‌شود و پیامد آن تجزیه و تکه تکه شدن ایران است.

مسئله دیگر اینکه از چنین گفتمان‌هایی باید پرهیز شود چرا که نتیجه خوبی به بار نخواهند آورد. این گفتمان‌ها در خارج ساخته می‌شوند و بر خلاف شکل دلفریبی که دارند بسیار سست و بی‌مایه هستند و دشمنان به وسیله این گفتمان‌هاست که سعی دارند اندیشه‌های خود را پیاده کنند. البته نمی‌توان جلوی آزادی اندیشه را گرفت و بنده که خود، دوران شوروی را تجربه کرده‌ام با پدیده‌ای به نام سانسور مخالفم. ولی باید به کسانی که این سخنان را بر زبان می‌رانند هشدار داد که اندیشه‌هایی از این دست حاصلی جز ویرانی کشورشان در بر نخواهد داشت. اصولاً تأثیرگذاری خارجی بر روی کشورهایی مانند ایران با حمله نظامی امکان‌پذیر نیست بلکه با به وجود آوردن چنین گفتمان‌ها و قالب‌های فکری است که سعی می‌کنند در کشورهای سنت‌گرای ایران تأثیرگذار شوند. این

گفتمان‌ها مانند مواد نشئه‌زا هستند که در ابتدا باعث ایجاد لذت کاذب در انسان می‌شوند ولی به تدریج جسم او را از درون متلاشی می‌کنند.

دیروز بعد از اینکه شما در دانشگاه با من خداحافظی کردید و به خانه رفتید یکی از دانشجویان دکتری من که اهل تبریز است، به دفترم آمد و دیوان شهریار را برای من هدیه آورد. با وجود آنکه به نشانه‌ها اعتقادی ندارم با باز کردن دیوان شهریار به قصیده‌ای برخورددم که شهریار در باب آذربایجان سروده است و به نحوی می‌توان گفت لبّ لباب تمام سخنانی است که در این مصاحبه گفته‌ام. دو بیت از آن قصیده در خاطرمان مانده که در اینجا برای شما نقل می‌کنم:

اختلاف لهجه ملّیت نراید بهر کس ملتی با یک زبان کمتر به یاد آرد زمان

گر بدین منطق تو را گفتند ایرانی نه‌ای صبح را خوانند شام و آسمان را ریسمان

شهریار لبّ لباب گفته‌های بنده را در این مصاحبه کاملاً زیبا و شاعرانه در این دو بیت گنجانده است.

● از اینکه وقت خود را در اختیار بنده گذاشتید، بسیار سپاسگزارم.

خواهش می‌کنم.

۲۰ دسامبر ۲۰۱۶ میلادی / ۳۰ آذر ۱۳۹۵ خورشیدی

مرکز ایران‌شناسی قفقاز - ایروان